

# انسان، طبیعت و هنر خلاق

محمدعلی شاکری راد

احتیاجات حیات بشراولیه بمانند شناخت او از طبیعت ساده و محدود بود. بی تردید، به هر مقدار که برآموخته‌هایش از طبیعت افزوده شد، به فرهنگ و هنری دست یافت که شاخص موقعیت او در زمانه‌اش بوده است. این شاخص تا عصر ما همچنان به قوت خود باقی مانده است.

موهولی ناگی می‌گوید: «در هر لحظه مفروض، موقعیت انسان با آنچه انجام می‌دهد مشخص می‌گردد. این موقعیت وضع زیستن و سهم او را در فرهنگی مفروض معین می‌نماید. . . امروزه ما به سوی آن اصول جاویدان حیاتی بیان پیش می‌رویم که برای همه کس بامعنی است. این کار ما اولین قدم به سوی آفرینش خلاقه است. در این راستا ما از آن جهت «هنر» را مورد مذاقه قرار می‌دهیم که ریشه‌های عمومی و اصلی آن در زندگی ما نفوذ می‌کند. ما خواهیم کوشید که آنها را لااقل در نقاط اساسی روشن سازیم و آنگاه به سوی تعبیر فردیشان پیش برویم.» (۱) هنرمند از مجموعه اشیاء جهان حقیقی و زودگذر، در مرحله نخست کیفیت یا معنای عینی آن را مورد توجه قرار می‌دهد. اینگونه نگرش مختص هنرمند نیست. اشیاء جهان ممکن است نظر افراد دیگری را نیز جلب کند، لیکن هنرمند از میان این مجموعه به دنبال اشیاء ویژه‌ای است که بتوانند شرایط عینی را توأم با رعایت اصول و قوانین مربوط به آن قابل ترکیب با پدیده‌های ذهنی کنند.

این ترکیب را شاید بتوان آفرینش خلاقه نامید، زیرا شرایط عینی، هر چند با رعایت ضوابط هنری، اگر به دور و مجزا از ترکیب ذهنی در اثری نمودار باشد، طبعاً به دور و تهی از ارزشهای واقعی و خلاقه هنری خواهد بود.

در این جهان حقیقی یا دنیای بیرونی، آنچه را به صورت عام طبیعت می‌نامیم، خواه طبیعت زنده یا بی‌جان، در واقع مجموعه‌ای از يك سازمان هستند. مجموعه‌ای که فرد بیننده نیز عنصری یا جزئی از همین سازمان است. پس وجود هنرمند در درون این سازمان (یا سازواره) یعنی طبیعت قرار دارد و نمی‌تواند جدا از این مجموعه به هم پیوسته عمل کند، و به گونه‌ای دیگر



از سازواره طبیعت عملکردی جداگانه ارائه دهد. لذا جا دارد گستره یا پهنه طبیعت مورد توجه و تحقیق قرار گیرد.

### گستره طبیعت

برابر لغت طبع و طبیعت در عموم کتب لغات با وجوه مشترکی بدین سان آمده است:

طبع به معنای سرشتی است که انسان بر آن آفریده شده است و طبیعت یعنی سرشتی که مردم بر آن آفریده شده‌اند. (۲)

چو کنعان را طبیعت بی هنر بود

پیمبر زادگی قدرش نیفزود (۳)

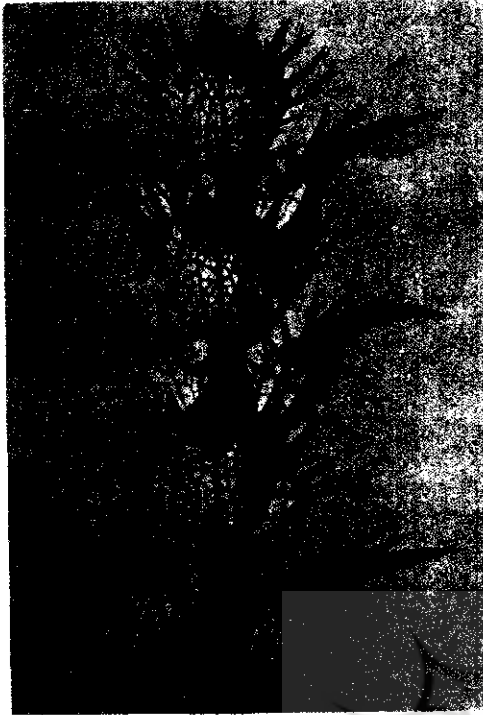
این همطرازی طبع و طبیعت موجب آن شد که قدما، از جمله جرجانی، طبیعت را از زیر فلک قمر تا مرکز زمین بدانند. (۴) لذا حکمت طبیعی یا علوم طبیعی یکی از شعب سه‌گانه فلسفه بوده و مورد مذاقه علمای فلسفه قرار می‌گرفته است.

در مطالعات هنری طبیعت، هنرمند در درون منحنی بسته طبیعت قرار دارد. به تدریج با شناخت بیشتر هنرمند از طبیعت، دوایری تشکیل می‌یابد که به صورت نظمی بالا رونده به سوی ابدیت و جاودانگی پیش می‌رود.

پس پهنه طبیعت یا گستره آن از گوهر آدمی تا کیهان است. (۵)

ترا نزدیک و آسانست و پیدا این جهان پورا  
زتو پنهان و دشوار است و دور است آن دگر گیهان (۶)  
با چنین مسیری، هدف هنرمند از کاوش در طبیعت که «کشف نظام مستور اشیاء است» ساختمان اشیاء در عمق سطح بیرونی آن رگه‌ها و سطوحی دارد که هرگاه آشکار گردد به انسان اجازه می‌دهد که آن را در طول این سطوح و رگه‌ها بشکافد و در نظامی جدید که ساخته خود اوست به روی هم بگذارد و به هم ببیند. (۷) این گام به همان میزان که موجب تولد علوم نظری بوده است موجبات دگرگونی در سبک و شیوه هنری نیز شده، چون شیوه نگارش ویژه‌ای را نیز عرضه کرده است. از این روست که می‌بایست به تفسیر و شرح آن پرداخت و لایه‌ها را شکافت. در واقع تشریح و توجیه ساختمان طبیعت، امکانات و خصوصیات بهره‌گیری هنرمند را از طبیعت تا حد اعلای مهارتهای فردی پیش برد. هنرمند در این مقطع می‌بایست تجربه کند تا هر چه کامل‌تر به قصد خویش جامه عمل بپوشاند. باید تجربه کند و وحدت تجربه‌ها را از نوسازد تا آنجا که ابعاد احساسی و عاطفی و معنوی را در کلیتی جدایی ناپذیر تثبیت کند. (۸) این حالتی است گذران از تماشاگری ساده طبیعت به شناخت طبیعت. انسان با دقت بیشتر به جمع‌بندی یافته‌ها خواهد پرداخت بدانگونه که صاحب نظر شود. در مرحله نخست هنرمند کنکاشگر و خلاق در پی تفکیک و تجزیه و تحلیل اجزاء است. لذا ناگزیر است موقعیت خود را نسبت به طبیعت بسنجد.





در مشرب کشف و تحقیق (اشراق و عرفان) (۹)، طبیعت حقیقتی الهی است که فعاله همه صور باشد. (۱۰) به عبارتی دیگر، طبیعت کلیتی و مظهري از صور کلیه عوالم است.

لذا طبیعت کل به مانند اصل معنوی ماوراء عالم صور جسمانی و نفسانی شناخته شده است. (۱۱) حال با تعبیری بدینگونه باید دید که موقعیت نگارگر نسبت به نگارستان وجود (طبیعت) چگونه است؟ در حالی که خود نگاشته خداوند جان و خرد و هنر است. در عوالم تنبوع و شهود عرفانی درمی یابیم انسان خود بر نمونه صورت الهی خلق شده است. این خلاقیت را کسی حس می کند که خود ذره ای از خورشید آن را به تجربه دریافته باشد، از اینروست که هنرمند بیش از دیگران درمی یابد که چرا فقط انسان مظهر صورت الهی است، یعنی اینکه صورت او دارای کمال اساسی و متصاعد است و محتویات این صورت عبارت از تمامیت و جامعیت هنری است که بالقوه در جهان هنرمند به ودیعه نهاده شده است و رسالت او تبدیل قوه این مظهر الهی به فعل است.

این رسالت يك دریافت یا درك تجربی نیست، بلکه نشه گرفته از ذات هنرمند است. ذاتی که از آن صانع و صورتگر الهی است تعلق خاطر به کمال و جمال صورتگر «خالق» خویش دارد و می داند که او زیباست و زیبایی را دوست می دارد.

بازگشت هنرمند به سوی خویش یعنی آفرینش آثاری که نمایانگر پیوند به اصل رهیابی به کمال هستی است. لذا به قول فرید هوف شووان هنرمند درمی یابد که فقط او می تواند بینهایت را مشاهده کند و به وصل آن نایل آید. (۱۲)

این جامعیت و تمامیت به گونه ای است که خداوند به عنوان امانت به سه عالم عرضه کرده و آنان از حملش ابا کردند زیرا استعداد ذاتی شان از قبول امانت قاصر بود ولی انسان بدان تن در داد. حافظ می گوید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال به نام من دیوانه زدند (۱۳)

علل پذیرش بار امانت را توسط انسان، برخی جاهلیت و دیوانگی او دانسته اند. در حالی که جهل به ما سوی حق به قول عارف آلمانی، نیکولوس کوزانوس، يك «جهل دانا» است. (۱۴) از اینرو، این جاهلیت و دیوانگی را محمد لاهیجی در شرح گلشن راز «نهایت مدح در صورت ذم» تشبیه نموده است. دکتر رضا داوری درباره دیوانگی ممدوحه می گوید: يك نوع دیوانگی هست که مرتبه و کمال انسان است. و این دیوانگی، دیوانگی ممدوح است. این دیوانگی را به هر موجودی نداده اند. يك ذره از این دیوانگی را به همه آدمیان و بخصوص به هنرمندان داده اند. . . این دیوانگی در واقع اثر شعله الهی است. (۱۵) آن روز که زرکان گردون زده اند مهر زر عاشقی دگرگون زده اند واقف نشوی بر آن که پس چون زده اند کین زر زسرای عقل بیرون زده اند (۱۶)

هر چند به صورت پراکنده و مغشوش و بی هیچ جمع بندی در انسانها انجام بگیرد.

## رابطه انسان و طبیعت

پهنه طبیعت گرچه از گورجان تا کیهان گسترده است، ولی این بدان معنا نیست که تحت سلطه بی امان طبیعت، انسان همه مختصات وجود را بدان نسبت دهد و همچنان تحت سیطره آن قرار گیرد. چون انسان بار امانت را از روی اختیار انتخاب کرده است، فرا روی انسان تجزیه و تفکیک و سپس انتخاب بوده است که خود حاصل اندیشه است. هنر انسان دقیقاً در مقطع انتخاب نوعی سلطه بر طبیعت بوده است، در طبیعتی که ترجیح می داد در بهشت تنعم بی هیچ مسئولیت و تلاشی به حیات خود ادامه دهد. لذا سلطه بر طبیعت با نگرشی به ماوراء طبیعت برقرار گردید.

انسان و طبیعت تأثیرات متقابل بر یکدیگر دارند. این تأثیرات رفتار عکس یا تأثیر پذیری معکوس نیروهای تعیین کننده محیط در برابر نیروهای پیش بینی کننده و خلاقه هنرمند است.

این نیروهای تعیین کننده محیط می تواند نیروهای شکل دهنده آن باشد، یا موقعیت اشیاء و عوامل طبیعی که موجبات ایجاد یک شرایط عینی را فراهم کند و یا ارائه یک سوز عینی. در حالی که نیروهای تأثیرگذار یا شکل دهنده، نیروهای ذهنی هنرمند است. چنانچه نیروهای پیش بینی کننده یا شکل دهنده به درستی و با رعایت قوانین خلاقه عمل کند، حاصل یک اثر خلاقه خواهد بود. هر انسان برای دریافت و تحلیل تجربیات حساسه، به وسیله طبیعت، مجهز است. هر کس نسبت به رنگها و آهنگها حساس است. هر کس می تواند تا حدی روابط فضائی و نظایر آن را درک کند. یعنی طبیعت همه کس را قادر ساخته است که در لذت بردن از تجارب حساسه شرکت کند و هر انسان سالمی می تواند همانگونه که هنگام سخن گفتن یک سخنگو، یک موسیقی دان، یک نقاش، یک مجسمه ساز و یا معمار گردد. بدین معنی که او می تواند با هر وسیله ای که در اختیار دارد به عکس عملهای خود شکل بخشد. حقیقت این نکته به وسیله زندگی ما ثابت

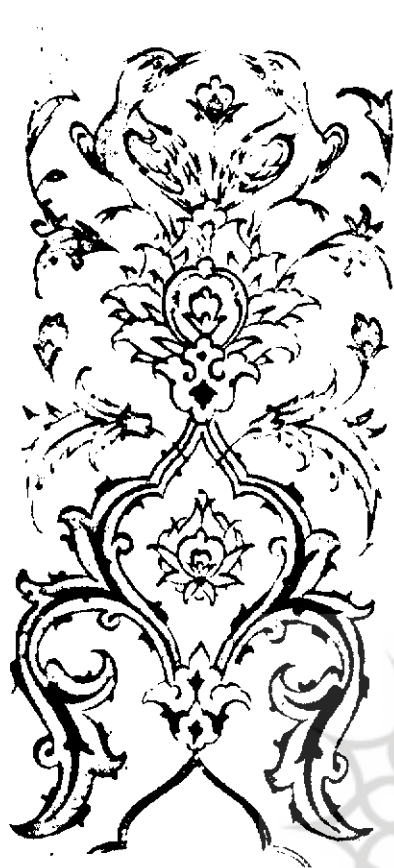
این رسالت هنرمند، یعنی بازگشت به خویش، یعنی به خاطر آوردن عهد مستور، این تذکر که از کجا آمده و آمدنش بهر چه بود و چه باید بکند تا به وصال بی نهایت، به جاودانگی، برسد. این شعله الهی بیقراری ایجاد می کند و هنرمند را شیفته و مجذوب آن می نماید. لذا این بارقه الهی را جاذبه عشق نیز در انسان، بویژه هنرمند، نامیده اند.

فلوطین «هنر و عشق و حکمت» را سه مرحله کمال می داند. و اینگونه انسان کامل هدف اصلی آفرینش است و چنان ارزش و مقامی می یابد که خداوند بدان قسم می خورد<sup>(۱۷)</sup> زیرا «جهان جسمی بی جان است که آدمی جان این جسم و روح این بدن است. وی علت غائی خلقت و مقصود اصلی آفرینش و بذرعالم وجود و میوه درخت هستی است». (۱۸)

ساخت دلش مخزن اسرار خویش  
کرد رخس مطلع انوار خویش  
هر چه عیان داشت بر او خرج کرد  
هر چه نهان داشت در او درج کرد (۱۹)

موقعیت آدمی نسبت به جهان به مانند تن به روان است. کمال یعنی بذری که در این روان به ودیعه نهاده شده است تا درختی گردد و میوه هستی و زندگی او میوه برترینها باشد. این موقعیت را هنرمند از یک سوی در ذات خویش و از دگر سوی در ساختار جاودانگی جهان می بیند و رضایت و سعادت او در این دیدگاه و بر همین زیستگاه فیزیکی هستی او قرار دارد. تیتوس بورکهارت می گوید: «یکی از شرایط اساسی خوشبختی این است که بدانیم هر کاری که می کنیم متضمن یک معنا و ساخت جاودانی است. اما امروزه چه کسی هنوز می تواند تمدنی را تصور کند که همه مظاهر حیاتی آن مطابق «نمونه آسمانی» باشد؟ در یک جامعه که اصول الهی بر آن حکمفرماست حقیرترین فعالیتها از این برکت و رحمت آسمانی برخوردار است». (۲۰)

هنرمند خود را در شناخت طبیعت و شناخت مظاهر حیات همانقدر ناگزیر می بیند که در شناخت خویشتن ناگزیر است. پس شناخت رابطه هنرمند و طبیعت (یا به صورت عام انسان و طبیعت) یک رابطه حیاتی است،



بدست آوردن اطلاعات جزئی درباره قسمتی از قلمرو طبیعت باشد، مانند تحقیقات ارسطو در علم حیوان‌شناسی؛ و بالاخره عالم طبیعت را ممکن است به عنوان کتابی مملو از رموز و اسرار الهی مورد نظر قرار داد (۲۲) - کتابی که هر لحظه برابر ما گشوده می‌گردد تا مراتب و مدارج کمال را برابر دیدگان هنرمند قرار دهد. اگر کتاب هستی و ماهیت اشیاء به درستی خوانده شود و «بحد مقدور این شناخت عرضه گردد» آیا چنین شناختی و عرضه آن به دیگران عبادت نیست؟

اگر اشیاء چنان بودی که پیداست سؤال مصطفی کی آمدی راست نه با حق مهتر دین گفت الهی که اشیاء را به من بنما کماهی خدا دانند که اشیاء چگونه است که در چشم تو اکنون باز گونه‌است (۲۳)

می‌شود». (۲۱) این نوع حرکت یا روش ممکن است حاوی خلاقیت در اثر مربوطه نباشد ولی به نوعی از بیان (هر چند برای اجتماع ضروری بشمار نیاید) برسد.

در عرصه تقابل نیروهای محیط، هنرمند نیاز به شناخت و تجزیه و تحلیل و درک و تفسیر طبیعت دارد. این شناخت ممکن است با نظریه رفع احتیاجات انسانی و حوائج اجتماعی صورت گیرد، چنانکه در صنایع دوره قدیم و قرون وسطی مشهود است؛ و با ممکن است این نوع مطالعه برای به وجود آوردن يك دستگاه استدلالی که شامل بحثی درباره تمام مراتب هستی باشد انجام پذیرد، چنانکه در فلسفه ارسطو و پیروان وی می‌توان یافت؛ و یا در يك دستگاه ریاضی گنجانیده شود، چنانکه در نوشته‌های ارشمیدس نمایان است؛ یا امکان دارد چنین شناخت و تحقیقی برای

## حاشیه:

- ۱- موهولی ناگی؛ دیدنو و مجرد يك هنرمند، ترجمهٔ مریم جزایری و اسماعیل نوری علاء، ص ۱۱، از سری مدارك هنرمدرن به ویراستاری رابرت موتزول.
- ۲- در اغلب فرهنگ لغات از قبیل منتهی الارب، مهذب الاسماء، اسدی، آندراج، و تعریفات جرجانی و بحر الجواهر آمده است. مرحوم دهخدا عناصر اربعه، خاك و آب و بادو آتش را صنایع اربعه می نامند. ر.ك. لغتنامهٔ ذیل طبع.
- ۳- سعدی در شناخت و درك طبیعت ناصر خسرو گوید: طبیعت ندانم که باشد؟ چه چیز؟ اگر تو بدانی بگویی رواست
- ۴- مفاتیح العلوم، ص ۵۷. این گستره نزد حکمای قدیم دارای قوهٔ مدبره بوده و به عنوان اصل تغییر و تحول محسوب شده است.
- ۵- کلیات خمس: مفاهیم پنجگانهٔ منطق قدیم: جنس، نوع، فصل، عرض عام، عرض خاص.
- طبیعت به معنی صورت نوعیهٔ شیء است. در این صورت می توان از طبیعت انسانی و طبیعت حیوانی و طبیعت هر شیء سخن گفت. مقصود از صورت نوعیه آن چیزی است که مبدأ تمام صفات و خصوصیات يك نوع است؛ به این معنی افعال حیوانی و نباتی و انسانی، طبیعی خوانده می شود.
- ۶- گیهان به معنی جهان است از زبان پهلوی Gēhān. جمع حالت اضافی از اوستایی. نك. حاشیهٔ برهان قاطع به تصحیح مرحوم دکتر محمد معین.
- ۷- ناصر خسرو گوید: عیانست صورت ظاهر نهانست صورت باطن خمیرت وسعت عالم خیالت حالت گیهان
- ۸- برونو زوی، به سوی يك معماری ارگانیک، ترجمهٔ مریم جزایری و اسماعیل نوری علاء، ص ۵۷.
- ۹- مقصود از حکمت اشراق یا اشراقی، مشاهده‌ای وجدانی و معاینه‌ای عرفانی است که بدان از برای انسان حقیقت وجود چنانکه هست پدیدار می گردد، چنانکه از خورشیدی که در آسمان جسمانی طلوع می کند از برای انسان حضور اشیاء آشکار می گردد.
- ن.ك. حکمت و اشراق و فرهنگ ایران، مجموعهٔ مقالات دکتر محمد معین، ص ۲۸۳.
- ۱۰- از کشف اصطلاحات الفنون.

۱۱- فتوحات مکيه ابن عربي .

۱۲- فریدهوف شووان، اصول و معیارهای هنر جهانی، سید حسین نصر، ص ۳.

۱۳- تفسیر شعر حافظ با توجه به آیه ۷۲ از سورهٔ ۳۳ (احزاب) است.

سلمان ساوجی نیز می گوید:

عشق بر کشتن عشاق تفال می کرد

اولین قسرعه که زد بر من بدنام افتاد

۱۴- بنهای ذهنی و خاطرهٔ اولی، داریوش شایگان، ص ۵۵.

۱۵- دکتر رضا داوری، هنر از دیدگاه فلسفی، ص ۱۵۹. کتاب روزنه‌ای به باغ بهشت.

۱۶- سیف الدین باخزری (۶۱۸ هـ.ق).

۱۷- فلوطین برای انجام سیروسلوک و پیودن شاهراه سعادت و رسیدن به کمال مطلق پس از انجام تزکیه و تطهیر نفس سه مرحله پیشنهاد می کند: هنر و عشق و حکمت.

ن.ك. دکتر داریوش حبیبور. عشق و عرفان و تجلی آن در شعر فارسی، ص ۲۹.

۱۸- دکتر علی شیخ الاسلامی، تصویر انسان کامل درهٔ فصوص محی الدین عربی.

۱۹- جامی. و این هم وصف انسان از مولوی:

آدم اُسْطِرلاب اسرار علومست

وصف آدم مظهر آیات اوست

هر چه در وی می نباید عکس اوست

همچو عکس ماه کاندرا آب جوست

۲۰- تیتوس بورکهارت، مدخلی بر اصول و روش هنر دینی، جلال ستاری، ص ۴.

۲۱- موهولی ناگی، همان اثر، ص ۱۷.

۲۲- دکتر حسین نصر، نظر متفکران اسلامی دربارهٔ طبیعت، ص ۳.

۲۳- عطارد نیشابوری.